

مفعول و فاعلات مفاعیلین
تکرار و شایگان بسخن هر چند
اکنون در این چکامه بود معذور
تقطیع این سخن بسخندانست
پیش کمال باعث نقصانست
گوینده گرچه سعدی و حسانست

(ارمغان هندنبرگ)

این بهر پر ز گوهر تا مطبوع
مطبوع ارمغانی (هندنبرگ)
تا بر بلند و پست زمین خورشید
یکسان بخاک باد بریطانی
کز لعل سفته کوه بدخشانست
ژنرال ارچند جهانبانست
از آسمان نیلی تا بانست
تا روز و شب بمیزان یکسانست
در خاتمه این قصیده بمصدق (ان الله کنوزا تحت العرش مفاتیحه
السن الشعراء) آفتاب دولت اعلیحضرت شاهنشاه ایران پناه رضاخان
پهلوی تقریباً دو سال قبل از طلوع پیش بینی شده و امید است عدالت
و عظمت و اقتدار این مملکت چنانکه در شعر بزمان گذشته بوجود
رسد و آب رفته بجوی باز آید
وحید

یادداشت‌های خواندنی

استاد بزرگوار! شاداند زندگانی و تا ملامتانی که بگناه اعتماد
بهمن و لیاقت شخصی تا با امروز دیده پس از این نیز باید ببینیم؛ طوری
افسرده و دلتنگم ساخته است که مدتی است از ادای وظیفه و خدمتی
که نسبت بمجله شریفه ارمغان ذمه دارم؛ باز مانده ام. از طرفی حال و
مجال قلم بدست گرفتن و ابتداء چیزی نوشتن ندارم. و از طرفی خود-
را موظف بادای خدمت میدانم؛ اینست که ناچار بیاد داشتهائی که در
اوقات مطالعه کتب و مجلات مختلفه در دفتری جداگانه نموده ام. مراجعه
و بعض مندرجات آنرا که بنظرم آمد و تصور میکنم مطالعه اش برای

خوانندگان ارمنیان مفید و یا لا اقل موجب سر گرمی و تفریح خواهد بود؛ خارج نویس و تقدیم مردم تا اگر بیسندند و صلاح دانند ذیل عنوان (یادداشت‌های خواندنی) امر بدرج فرمایند. و امید وارم بعد از این نیز برای هر شماره چند صفحه از مطالب و حکایات خواندنی و دانسننی تقدیم دارم.

(مژده به پا برهنگان)

یکی از اطبای معروف گوید: بین قوای دماغیه انسان و پا های او علاقه و ارتباط کاملی است و هر کس پا های خود را دائماً پوشانیده و از تنفس هوای خارج ممنوع دارد، در محو و افنای هوش و عقل خویش کوشیده است. از جمله حرکات بدنیه که برای حفظ صحت لازم و تأثیرات نافعه دارد. پا برهنه راه رفتن است. سر و پا برهنگان هیچوقت مبتلا به اوجاع دماغی، روماتیسم، خرابی دندانها و امثال آن نمیشوند پاهائی که همیشه در جوراب مستور و بفشار کفش مبتلاست، خون بقدر کافی و بطور مناسب در عروق آن دور نمیزند. و کامل نبودن دوران دم صورت احتقان دماغی و بروز درد سر و کمتر اثرش اینست که مزاج را برای قبول اینگونه امراض مستعد میسازد. پائی که همیشه در جوراب و پوتین و کالوش محبوس است طوری حساس و سریع‌التأثیر میشود که بمحض این-که (اتفاقاً) بر حصیر یا نمک گذارده شود. صاحب خود را دچار زکام و درد سر و دندان میسازد. بنابراین هر کس بحفظ صحت خود علاقه مند است باید روزی چند ساعت پا های خود را برهنه نگاهدارد. و اگر بتواند در خانه یا باغچه خویش مدتی پا برهنه راه رود، مختصر آنکه جز در موقع لزوم و ضرورت کفش نپوشد.

✧ اخلاق منسوخته ✧

عبد الحمید کاتب که در فنون ادب سرآمد اهل زمان خود بود

در بدایت حال بتعلیم اطفال امرار معاش مینمود؛ و پس از آن بملازمت و مصاحبت مروان بن محمد آخرین پادشاه اموی اختصاص یافت. و مروان هنوز بمقام خلافت و سلطنت نرسیده بود. روزی با هم نشستند و شخصی از در درآمد مژده خلافت بمروان داد. مروان فوراً بسجده افتاده خدا را شکر کرد. و بعبدالحمید اعتراض نمود که تو چرا سجده شکر بجا نیاوردی، عبدالحمید گفت تو تا امروز با ما بودی و اینک طوری از میان ما پرواز کرده بیرون میروی که دیگر دست ما به دامان نخواهد رسید بنا براین چه جای شکر است مروان گفت توهم با من پرواز خواهی کرد، عبدالحمید گفت حالا جای سجده شکر است و فوراً بسجده افتاد. در وفا داری و صمیمیت عبدالحمید گویند که در ایامی که مروان از سپاه ابو مسلم خراسانی شکستهای پی در پی خورده سلطنتش مشرف بزوال بود؛ روزی بعبدالحمید گفت مصلحت چنان می بینم که از من ببری و بابو مسلم بییوندی. چه یقین دارم بواسطه احتیاجی که بفضل و ادب تو دارند با کمال میل استقبالت خواهند نمود. و در ضمن ممکن است بمن نیز مساعدتی کرده اگر زنده گرفتار شوم جان مرا و اگر کشته شدم خانواده مرا از نمدی و تطاول دشمن نگاهداری. عبدالحمید گفت آنچه فرمودی با مصلحت تو موافق ولی برای من مایه تنگ و بدنامی است که در هنگام بدبختی ولی نعمت خود را زها کرده بدشمن او پیوندم. با تو خواهم بود تا بر خصم غلبه یابیم یا با هم کشته شویم. و مطابق این عهد و قول تا وقتی که مروان گرفتار و مقتول شد دست از خدمت او بر نداشت. پس از قتل مروان او و عبدالله بن مقفع در خانه یکی از دوستان خود مخفی شدند. ملازمان سفاح اولین خلیفه عباسی باقامتگاه آنها پی برده هر دو را دستگیر کردند. در اینجا نیز نمایش از اخلاق منسوخته داده شد. باین طریق که ملازمان سفاح پس از دستگیر نمودن عبدالحمید و ابن مقفع، پرسیدند: عبدالحمید

کدام يك هستید؟ هردو برای اینکه جان رفیق خود را حفظ کنند گفتند؛ من! بالاخره عبدالله را شناخته نزد سفاح بردند. و سفاح او را به داروغه خود عبد الجبار تسلیم نمود تا بانواع عقوبات و شکنجه ها به قتل رسانید.

﴿حفظ آهن از زنگ﴾

هرگاه اسباب آهنی نفیسی داشته باشید و بخواهید زنگ نزنند آن را تا درجه که دست تحمل کند داغ کنید. و بعد موم سفید روی آن بمالید که محفوظ خواهد ماند.

در انگلستان معمول است که آهن را اولاً در آب آهک فرو برده آنگاه در وسط گرد آهک زنده میگذارند.

﴿تنظیف پارچه ابریشمین﴾

برای پاک کردن پارچه ابریشمین مواد ذیل را (صابون سفید ۳ گرم عسل ۳ گرم عرق ۲۵ گرم) مخلوط کرده خوب بهم بزنید. و با بروش نرمی روی پارچه بمالید. بعد پارچه را در ظرفی مملو از آب انداخته تا يك ساعت بحال خود بگذارید. آنکس که بپوشد در آب نیم گرم فرو برده حرکت بدهید تا مواد روی آن ذایل شود، (فشردن و دست مالیدن بیمارچه خوب نیست) بعد پارچه را روی ریسمانی بیندازید که قدری خشک شود و ملتفت باشید که دو طرف پارچه بهم نچسبد. و در حالی که مختصر رطوبتی در پارچه باقی است آنرا برداشته با اتوی کم حرارت اتوکشی نمائید. در نتیجه پارچه بحال اول و برق و لمعان نخستین بر میگردد. و هرگاه پارچه سفید باشد باید صابون خیلی سفید و عسل تمیز و عرق پاکیزه بکار برد.

﴿ریشخند متملقان و بریش گرفتن ابلهان﴾

عبدالله تعایشی جانشین متهدی سودانی؛ یونس نامی از منسوبان

خود را بفرماندهی بیست هزار لشکری تعیین نموده بود . فرمانده مزبور در خود ستائی که نتیجه جبن و حماقت مفرط است ممتاز و بی نظیر بوده لاف های گزاف میزد و ادعاهای عجیب و غریب میکرد . از جمله روزی برایش خبر آوردند که یکی از غلامانش برای آب تنی در رود نیل رفته و نهنگی او را بلعیده است . یونس از شنیدن این خبر بخشم اندر شده گفت پدر رود نیل را در میآورم و بخون غلام خود تمام آب آن را میخورم بطوری که يك قطره باقی نماند . وانگاه عده لشکری با خود بر داشته بطرف ساحل نیل روانه گردید .

خبر بین مردم انتشار یافت که - سردار یونس آب رود نیل را خواهد خورد . گروهی از متملقان که برای اینگونه مواقع آماده و بجهت تقرب بدرگاه سلاطین و امراء وسیله جز چاپلوسی و ریشخند ندارند نزد او آمده بنای عجز و لابه و استرحام گذارده گفتند : حضرت سردار ! کرامات و اقتدارات شما فوق این حرفهاست . رود نیل چه اهمیتی دارد ، اگر بخواهید آب تمام دریا های عالم را هم بنوشید میتوانید . اگر رود نیل مقصر است بمردم ترحم کنید - آب این رود اگر تمام شود ما هانیست و نابود خواهیم شد . استدعا داریم بحال ما رحم نموده از تصمیم خود صرف نظر فرمائید . یونس از شنیدن عجز و لابه متملقان بیشتر بجوش و خروش آمد که حاشا و کلا تا انتقام غلام خود را نکشم دست بردار نیستم از چاپلوسان اصرار و از یونس انکار تا بالاخره قرار شد اهالی مبلغی وجه چندین برابر قیمت غلام بطور سرشکن جمع آوری و تقدیم نمایند تا سردار از تفصیر رود نیل در گذرد . (در حقیقت وصف حال ماست این)

« مایه زرد روئی »

از جمله چیزهایی که مایه زردی یا گرفتگی رنگ رخسار میشود تنفس ناقص است . بیشتر مردم با نصف و بلکه بعضی با ربع رتین خود

تنفس میکنند . اگر میخواهید چهره کسلگون داشته باشید خود را به تنفس عمیق و طولانی عادت دهید ! تنفس با تمام ریتین (عمیق و طولانی) خون را پاک و قرمز رنگ میسازد ، و قرمزی خون بر چهره منعکس و روح جوانی و حیات از آن جلوه گر میشود .

« کذب المنجمون »

ستاره شناسی یهودی به هرون الرشید گفت از چگونگی روش ستارگان چنین دانسته ام که خلیفه امسال خواهد مرد . هرون بحسب وی فرمان داد : و از اندیشه راست آمدن آن خبر ، بی نهایت افسرده و دلتنگ بود . جعفر برمکی را از قضیه آگاه ساختند . بدون درنگ نزد هرون شتافته ویرا پیریشان خاطر یافت . سبب آن حال پرسید . هرون چگونگی را بیان کرد . جعفر دستور داد یهودی را حاضر ~~کر~~ دند و باو گفت تو پیش گوئی کرده ای که خلیفه امسال خواهد مرد ؟ یهودی گفت آری ! از نجوم چنین فهمیده ام . جعفر پرسید . مدت زندگانی و هنگام مرگ خودت را هم میدانی یا خیر ؟ یهودی پاسخ داد : بلی ! چندین سال از زندگانی من باقی است و عمرم دراز خواهد بود . جعفر حکم کرد گرفت ویرا بزدند و آنگاه به هرون گفت : دروغش را مدلل داشتم . اکنون دل خوش دارو اندیشه بخود راه مده . هرون خوشحال شده امر کرد نمش یهودی را بدار آویختند و جعفر را فراوان بنواخت

« نه من ، نه خدا ، نه شیطان . »

جبرئیل بن بختیشوع از مشاهیر اطبای مسیحی است که در زمان هرون و مأمون عباسی میزیسته طیب مخصوص آن دو پادشاه بزرگ بود روزی عباس پسر محمد امین بحال مستی بر وی ورود نمود . جبرئیل احوال پرسی کرد . عباس گفت حالم خیلی خوش و ظوری است که دلت میخواهد . جبرئیل گفت حال امیرزاده طوری است که نه من می

میخواهم و نه خدا و نه شیطان . عباس ماز این سخن رنجیده گفت دلیل این پاسخ تلخ و زشت چیست ؟ جبرئیل گفت دلیلش این است که من دلم میخواست تو خلیفه و پادشاه عرب باشی ، خدا می خواهد بنده فرمان بردار و نیکو کار باشی شیطان می خواهد کافر مطلق و بی دین صرف باشی ؛ و تو هیچ کدام نیستی . عباس ملزم شده در جواب فرو ماند . وانگاه از جبرئیل قول گرفت که دیگر مانند آن سخن بوی نگوید .

« غلبه شاگرد بر استاد »

شیخ ابوالحسن اشعری از شاگردان ابو علی جبائی معتزلی بود و در نزد وی علم کلام میخواند . روزی از استاد خود پرسید : هر گاه سه برادر ، یکی بر حال کفر بمیرد و دیگری بر حال ایمان ، و دیگری در زمان کودکی و عدم تکلیف ؛ در روز قیامت با آنها چه معامله خواهد رفت ؟ جبائی گفت کافر را بدوزخ میبرند و مؤمن را بهشت ؛ و نابالغ را بحال خود میگذارند . شیخ گفت اگر آن کودک نابالغ در خواست کنند که با برادر مؤمنش در یکجا باشد ؛ اجازه اش میدهند یا نه ؟ جبائی گفت خیر ! باو میگویند برادرت در نتیجه یک عمر طاعت و عبادت باین مقام رسیده ، و تو عبادتی نکرده ای . شیخ گفت اگر کودک اعتراض کند که خداوندا من چه تقصیر دارم ، این تو بودی که مراد در کودکی میرانیدی و مهلتم ندادی که بزرگ شده عبادت کنم . جبائی گفت ؛ خداوند در جواب او می فرماید : بعلم خود میدانستم که اگر در دنیا بمانی معصیت مرا کرده مستحق دوزخ میشوی ؛ و مصلحت تو در این بود که در کودکی بمیری . شیخ گفت : اگر در این وقت برادر کافر زبان با اعتراض گشوده عرض کند بار الها ! همانطوری که بحال برادر کوچکم علم داشتی ، حال و مال کار مرا هم میدانستی ؛ چه شد که مصلحت او را رعایت نموده مصلحت

مرا رعایت فرمودی؟ باو چه جوابی خواهند داد؟ جبائی در جواب فرو مانده بشیخ گفت واقعاً دیوانه و احمق. شیخ گفت من دیوانه و احمق نیستم؛ خر جناب استاد بکل فرو مانده است.

گویند بعد از این مناظره طوری روابط استاد و شاگرد تیره شد که تا آخر عمر با هم معاشرت نکردند.

(علاج تپش قلب)

جمعی از اطبای اروپا و امریکا از چندین سال باینطرف در بدست آوردن طریقهٔ علاج امراض بدون دوا جد و جهد می نمایند. عقیدهٔ آنها اینست که تمام ادویهٔ طبی سموم و تاثیر آنها بواسطه سمیت آنهاست. و بجای هر مرضی که دفع می کنند يك اثر سمی از خود در بدن انسان باقی میگذارند.

در امریکا مدرسهٔ برای تعلیم طب طبیعی یعنی معالجهٔ امراض بدون دوا موجود است. و بطوریکه در بعضی مجلات میخوانیم تمام امراض را بتدابیر طبیعی از قبیل ریاضات بدنی، شست و شو، مالش، تهویه، و بالاخره هیپنوتیسم معالجه میکنند. از جمله برای معالجهٔ تپش قلب بمریض دستور میدهند که در ساعات معینه بر جاهائی که دارای ارتفاع تدریجی (شیب) است از قبیل تپه‌ها، صخره‌ها و غیره بالا رود. و در حین بالا رفتن نفس خود را تا آخرین حد امکان حبس نماید. فایدهٔ ورزش مزبور اینست که سینهٔ مریض وسعت یافته مقدار زیادی هوای خالص داخل ریتین او میشود و در نتیجه تپش قلب مرتفع میگردد. پوشیده نماند که این ورزش برای علاج تپش قلب موقت است. از قبیل تپش هائی که بواسطه تاثرات نفسانیه و انقلابات عصبانیه حادث می شود. و اما تپش قلب دائمی را که ناشی از امراض قلبیه یا امراض دیگر است بطرق دیگر معالجه مینمایند.

(حرارت اندرون زمین)

از روی تجربه محقق شده است که حرارت اندرونی زمین در هر سی و سه متر يك درجه زیاد میشود . و بنا بر این اگر چاهی به عمق سه هزار و سیصد متر حفر نمایند درجه حرارت در قعر چاه مزبور صد خواهد بود . و بدین ترتیب اگر فکر انسان تا مرکز گره زمین نفوذ کند ، درجه حرارت را بالغ بدویست هزار خواهد یافت . از روی این قاعده ، عمق چشمه های گرم را که از اندرون زمین میجوشد ، میتوان معین کرد . باین طریق که میزان الحرارة را در آب چشمه گذارده درجه بگیرند و برای هر درجه سی و سه متر منظور دارند .

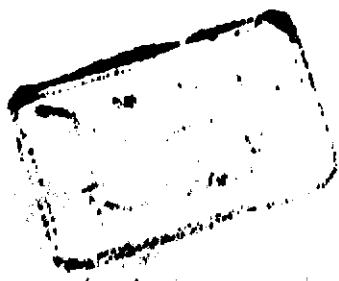
(در مملکت حبشه)

مملکت حبشه در شمال شرقی افریقا واقع و دارای دوازده ملیون جمعیت است ؛ هشت ملیون مسلمانند و چهار ملیون مسیحی . طرز حکومت حبشه ، آداب و عادات و عقاید اهالی جالب توجه سیاحان بوده ، در این زمینه کتاب ها نوشته ، حکایات شنیدنی نقل نموده و مینمایند . اهالی حبشه با اینکه از ملل نیمه وحشی محسوب میشوند ، در وطن پرستی معروف و در جنگها مخصوصاً جنگ با اجانب ، دلیر و جسورند . نمونه شجاعت آنها شکست فاحشی است که در سال ۱۸۹۵ بقشون ایتالیا وارد آورده . رشادت و ثبات قدمی در دفاع از وطن بخرج دادند که موجب حیرت و تحسین اروپائیان گردید . برای مجازات مجرمین در مملکت حبشه قوانینی وضع شده ، جرائم را بترتیب دول متمدنه بسه درجه خلاف ؛ جنحه و جنایت تقسیم نموده اند . منتها عقوبتها و مجازاتهایی که تعیین نموده اند شدید و بعضی کاملاً وحشیانه است ، مثلاً در مورد خلاف ، شخص مجرم را برهنه و آنگاه ریسمان پیسیچ میامایند و بقدری تازیانه میزنند که گاهی هلاک میشود . سزای دزدی



قطع دست و پا مجازات جاسوسی و دروغ گفتن بحکم بریدن زبان است قاتل را کاهی، تسلیم ورثه مقتول مینمایند تا بسخت‌ترین عقوبات بقصاص برسانند.

محکومین باعدام را گاهی يك يك يا دسته‌دسته در اطافی جای داده، آنگاه اطاق را آتش زده مسکن و ساکن را باهم میسوزانند. کتاب قانون حبشه را دانشمندی از عیسویان مصر موسوم به (اسعدبن عسال) در اواسط قرن سیزدهم میلادی تدوین نموده است. و سیصد سال قبل یکی از ملوک (نجاشی‌های) حبشه رسمیت و لزوم اجرای قانون مزبور را مقرر داشت. و از آن تاریخ قانون مزبور به (فتا نفوس) معروف شد. فتا بمعنی فتاوی و نفوس بمعنی نجاشی است. اهالی حبشه در تحریرات خود پادشاه را (نفوسی نفسی) مینویسند یعنی ملك الملوك یا شاهنشاه. و در محاورات او را (جانپوه) که بمنزله كلمه (اعلیحضرتا) هست خطاب میکنند. برای پیدا کردن دزد. عوض تحقیقات و تفتیشاتی که در ممالک دیگر مرسوم است: تدبیری بکار میبرند که در حقیقت يك نوع از هیپنوتیسم بشمار می رود؛ و عمل مزبور را (مندل) مینامند. طریقه مندل اینست که يك نفر از متخصصین گیاه مخصوصی را که همیشه خشک کرده و آماده باخود دارد. در شیر ریخته بکودک نالغی میخوراند. کودک همینکه شیر را نوشید حال رعشه بر او دست میدهد. آنگاه يك نارجیله (قلیان) باو میدهند که بکشد. پس از کشیدن قلیان حال رعشه تبدیل بحال غشوه شده. کودک در حالی خواب مانند برآه افتاده بطرف محلی که دزد یا اموال مسروقه در آنجاست روانه میشود. و در حین راه رفتن جای دزد یا اموال را برمز و اشاره توصیف می کند. متخصص یا استاد عاقل نیز يك سر رشته چرمین را که بکمر کودک بسته است در دست داشته همه جا از دنبال او می رود. لقب کودک



مزبور یا معمول مقناطیسی (له‌باشاه) و بقدری در انظار محترم‌است که عابریں در جلو او بخالك افتاده سجده میکنند. له‌باشاه حق دارد بهر خانه وارد شود. و اگر در بسته باشد فوراً برویش باز کنند و هر گاه کسی در خانه نباشد که در را باز کند. مأمورین بفوریت در را میشکنند که در مشی‌له باشاه وقفه حادث و باعث بطلان عمل نگردد. بعضی اوقات له‌باشاه در حال خواب حرف نزده محل دزد یا مال را برموز و اشارات معموله بیان نمیکند. در این وقت عامل و همراهانش همه‌جا از دنبال او میروند؛ و هر کجا مشارالیه بزمین افتاده خوابید. حکم میکنند که اموال مسروقه در آنجاست.

زناشوئی در حبشه بسه طریق معمول است. (اول) زناشوئی طبیعی که هر مرد و زنی که یکدیگر را دوست داشته و بپسندند. بدون اجراء صیغه و رعایت رسوم و تشریفات معموله و بدون هیچ شرط و عهد مزاجت میکنند. در این ازدواج طرفین حق طلاق داشته هر يك میتواند هر وقت بخواهد از دیگری جدا شود. (دوم) ازدواج عرفی که بتراضی طرفین و گواهی شهود و اطلاع حاکم یا رئیس محل و با اقامه محفل عیش و سرور و رعایت آداب و رسوم صورت میگیرد. در این ازدواج هر وقت طرفین بتراضی عزم طلاق کنند باید اموالی را که دارند بالمناصفه تقسیم نمایند. و اگر يك طرف مایل طلاق باشد باید از دارائی خود صرف نظر نموده به طرف مقابل واگذارد. (سوم) ازدواج شرعی که ملاحیا کیشها اجراء صیغه عقد میکنند. در این ازدواج طلاق ممنوع است و حتی اگر یکی از زوجین بمیرد دیگری حق اختیار جفت و همسر تازه ندارد. و بهمین جهت عامه باین قسم مزاجت تمایلی نداشته غالباً بطریق عرفی یا طبیعی زناشوئی میکنند.

معالجه امراض درحبشه از وظائف مختصه پیر زنان ودایکان

است. کشیشها نیز کار طبابت را انجام میدهند. ولی دوی آنها منحصر بافسون و طلسم و دعاست و گاهی برای خالی نبودن نسخه تقداری گیاه خشك سائیده نیز بآن علاوه میکنند. اهالی بدواو دعای کشیش اعتقاد کامل داشته شفای خود را قطعی و حتمی میدانند.

علاج چشم خرابی، درد سر، نوبه و سوء هضم منحصر بحجامت پیشانی است، و ترتیب آن اینست که مریض دو زانو نشسته دستهایش را در پشت کردن روی هم میگذارد طوری که دو زرع بگردن چسبیده باشد. و طبیب یا حجام دستهای او را با دستمال، نوار طناب یا تسمه چرمی محکم بگردنش میبندد، بقسمی که سر مریض بطرف جلو خم شده خون بالطبع بسمت سر صعود می کند. و انگاه وسط پیشانی او را با چاقو، استخوان خرده شیشه، تیغ حجامت یا آلت دیگر تیغ میزند. و همینکه خون بمقدار کافی بالا آمد دستهای مریض را باز کرده جراحت را می بندند و خون طبعاً میایستد.

اهالی حبشه بساز و آواز و رقص میل مفرطی دارند. آلات موسیقی آنها عبارت از نی، طبل، بوق، نقاره و امثال آنست که هم در وقت عیش بکار میرود و هم در ایام غزا. بر گذاری مجلس عیش و سرور غالباً بدین منوال است که حضار حلقه وار می نشینند. انگاه دختری جوان در وسط دایره آمده میایستد و پس از آن یکی از جوانان جمعیت نیز بدانجا آمده در مقابل دختر ایستاده شروع برقص و خواندن اشعار در ستایش آن دختر و اظهار عشق و دلبستگی بحسن و جمال و خلق و کمال مشار الیها می نماید. و بعد بجای خود بر کشته جوان دیگری قدم بدایره معاشقه و مغالزه گذارده بترتیب فوق رفتار میکند. و پس از او جوان سوم و چهارم و پنجم و هکذا. دور عشاق که بسر رسید دختر که معشوقه مشترکه و متنازع فیها محسوب میشود شروع بخواندن و رقصیدن میکنند. و در ضمن اشعار تمایل خود را بیکی از آن جوانان

که در نظرش مطبوع افتاده است اظهار میدارد. در این وقت بین جوانان سابق الذکر با رقبای عرصه عشقبازی مشاجره و مناظره شده و گاهی کار بمضاربه و بلکه بمقاتله میانجامد. جنگ و نزاع تا وقتی برپاست که یکی از حرفا بر دیگران غالب آید. و باختتام جنگ مزبور مجلس عیش و سرور خاتمه مییابد.

این نمایش جنگی در کلیه جشن ها مرسوم و معمول است. از جمله در عروسی ها پس از آنکه مقدمات ازدواج انجام یافت، داماد باید عروس را بشکل قهر و غلبه بدست آورد. باین ترتیب که جمعیتی از خویشان و دوستان او مسلح شده مانند یک دسته قشون مهاجم بطرف قریه یا محله که عروس مسکن دارد حمله میبرند. و از انطرف اقوام و دوستان عروس نیز مسلحاً اطراف منزل عروس را گرفته در مقام دفاع میایستند. این دو دسته مدتی باهم میجنگند در این جنگ مصنوعی هیاهوی محاربین، آواز کرنا و بوق و طبل و نقاره، صدای تفنگهایی که پی در پی رو بهوا خالی میشود هنگامه قابل تماشا بر پا می کنند. و بدیهی است که اینگونه جنگها باید بفتح و غلبه قشون داماد بی پایان رسد.

حبشی ها طبعاً جنگجو و مایل بزد و خورد و تیر اندازی و شکارند. سربازان حبشی عموماً زحمت کش، صبور، قانع مطیع و دلاورند. و از این حیث بر سربازان اروپائی مزیت دارند. یکی از علامات شجاعت و مردانگی در بین حبشی ها اینست که از هیچ صدمه و آزار و حتی از هیچ شکنجه و عذابی متألم نشده یا لا اقل اظهار تالم نکنند معروف است که يك وقت سربازی حبشی که در قشون ایتالیا مستخدم بود محکوم بتازیانه خوردن شد و در وقت اجرای مجازات او و ناله کرد. از آن بیعد بقدری از رفقای خود توهین و تحقیر دید و باندازه طعن و سخریه شنید که بالاخره ناچار از خدمت نظام استعفا نمود.

سربازان حبشی يك عادت زشت و وحشیانه دارند که چاره اند.

نیست و حتی امپراطور (منلیک) کوشش بسیار کرد که آن عادت زشت و رسم شنیع را موقوف سازد و عاقبت موفق نندوان این است که هر وقت اسیری از دشمن بچنک می‌آورند، بلا تامل بیضتین او را می‌برند. و دلیل موجهشان اینست که نسل دشمن را باین وسیله قطع میکنند. در چنک معروف حبشه و ایتالیا غالب اسرای ایتالیائی که پس از چنک آزاد شدند بی بیضه مقطوع النسل بودند.

جنگجوی حبشی بیضه و آلات تناسل دشمن را علامت دلیری و شجاعت خود دانسته هر سربازی کوشش میکند بیش از دیگران بیضه بدست آورده در مقام افتخار بر رئیس و صاحب منصب خود نشان دهد، و بدینجهت وقتی که دشمن را میکشند یا زنده بچنک می‌آورند قبل از هر چیز بیضتین او را قطع میکنند. و اغلب پوست بیضه‌ها را پراز خاک کرده بگردن و سینه اسب یا بدر خانه خود می‌آویزند (تا کور شود هر آنکه نتواند دید)

قطع نظر از عادات و رسوم که نوعی از توحش بنظر می‌آید سربازان حبشی عموماً وطن پرست و در حمله بدشمن اجنبی بی پروا و دلیرند خیانت بوطن و خدمت باجنبی در نظر آنها بدترین جنایات و زشت ترین اعمال است، در قانون حبشه (فتا نفوس ا) مجازات خیانت بوطن بریدن دست راست و پای چپ است. در چنک حبشه و ایتالیا عده از اهالی حبشه در قشون ایتالیا مستخدم شده بودند. پس از جنگ که بفتح و غلبه حبشیان خاتمه یافت اسرای نظامی ایتالیائی مستخلص شدند. و برای تعیین تکلیف اسرای بومی مجلسی مرکب از رؤسا و صاحب منصبان و حکام ولایات تحت ریاست امپراطور و ملکه تشکیل یافت. امپراطور (منلیک) بواسطه شفقت طبیعی مایل بود که در مجازات آنها تخفیف داده شود. لکن ملکه و دیگران راضی نشدند و بالاخره حکم اجرای مجازات قانونی در باره آنها صادر گردید و بطوریکه معمول است پس از صدور بلافاصله بموقع اجرا گذارده شد.